LIBRARY OF CONGRESS
0 006 219 664 6

LC Control Number
2001 310183

Asās al-Quzzāt

عدل ساعة خير من عبادة سنة

حسب الفرمان بندگان اشرف همایون والا کتاب هدایت سمات المسمی

اساس القضات

سنه ۱۳۱۱

از تالیفات احمد جان خان الکوزائی دفعهٔ ثانی باهتمام خادم کل محمد محمد زائی

در مطبع دار السلطنه کابل طبع شد
۱۳۱۱

1893

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیحد احکم الحاکمین را سزاست که حکم محکمش در محکمهٔ امکان
بمفاد خیریت اسناد اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ بر صغیر و کبیر جاریست
و نیایش بیعد جهان آفرینی را بجاست که قضای مبرمش در دار القضای
اعیان بمقتضای فیض موءدای وَلَهٗ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
کُلٌّ لَّهٗ قَانِتُوْنَ چون روح در بدن برنا و پیر ساریست
لَا رَادَّ لِقَضَآئِهٖ وَلَا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهٖ خلقت ارض سما

بر سمو ذات تقدس آیاتش دعویست مبرهن و رفعت خورشید
و ماه بر علو صفات تنزه سماتش دلیلیست روشن اِنَّ فِی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝ ودرود نامعدود بران
شاهد انجمن رسالت که باشارت سر بشارت بهشت
شهادت دعوای جمیع ادیان باطله را فاسد و بازار متاع همه ملل
زایغه را کاسد ساخت فرد یتیمی که ناکرده قرآن درست ؛
کتب خانه چند ملت شکست ؛ کارگذاران قضا و قدر
در دیوان ازل توقیع کرمت و جلالت ذات معالیه الصفاتش
را بطغرای وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ طمکمل و محضر رفعت و سعادت
وجودش را بر بهبودش را بامضای لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ
الْاَفْلَاكَ مستجل نموده اند ؛ مهر شد این نامه بعنوان تو ؛ ختم شد

این خطبه بدوران تو ؛ و رضوان بی پایان برارواح واشباح
اعوانش که در محکمهٔ انصاف ارازل واشراف را بمضمون عدالت
مشحون آمرت ان اعدل بین الناس بیک موقع نشایند
اند و بفحوای سیاست انتمای اِذَا حَکَمتُم بَینَ النَّاسِ
فَاحکُمُوا بِالعَدلِ مظلومان را از دست ستمکاران رهانیده
اند و رحمت الهی و غفران نامتناهی بر جانهای پاک امامان دین
و سالکان مسالک یقین که در اظهار صواب از خطا طریق جد
و اجتهاد سپرده اند و در تطبیق دلیل با مدعا رنجها برخود برده اند
ہر چار چہار رکن تمکین ؛ ہر چار حدود کعبهٔ دین ؛ علی الخصوص
بر آن امام همام عالیمقام مبین قران ابو حنیفه النعمان که باشارت
سر اسر بشارت لو کان العلم عنده الثریا لنا له رجال

من فادس مبشر گردیده بمصداق ابو حنیفه سراج امتی بساط
ظلمت و بدعت را از عرصهٔ عالم در نوردید و بعد بر رای عالم
آرای اصحاب دانش و ارباب بینش مخفی و محتجب مباد که چون
اعلام دین نبوی پس از انکه بزور بازوی گذشتگان سر بخرخ
برین می سود روی بانعکاس نهاد و قصور بقصور ملت مصطفوی
بعد از انکه بمساعی رفتگان سر بکنبد افلاک افراشته بود خاویهٔ
علی عروشها افتاد چشمهٔ دین اسلام که از آبیاری آن عالمی سیراب
بود خشک و بی آب ماند و مبنع ملت خیر الانام که خلقی را آب
بر روی کار می آورد نشانهٔ لامع السراب گشت قوانین و احکامیکه
جهة انتظام معاش و معاد اهل اسلام فی صحف مکرمة مرفوعة
مطهرة بایدی سفرة کرام بررة ط از عالم غیب نازل شده

بود بسبب عطالت و اهمال مسلمانان تنظیم بخش ملتهای بیگانه
گردید و شمعیکه بمفاد اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ اٰمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ
اِلَی النُّورِ در خانهٔ خودشان در گرفته بود بخانه شان روشنی نداد
بالعکس انجمن دیگران را نور بخشید همت والا نهمت خداوندگار
عدل و دین محیی رسوم ملت مبین قامع اصول کفر و نفاق جامع
فروغ محبت و اتفاق رافع اعلام اسلام دافع امارت کفر و ظلام
امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر **عبد الرحمن خان** لازال مؤیدا
بتائید الملک المنان و قامعًا لاثار الکفر و الطغیان متوجه آنشد
که جبر کسر ملت بیضا را بدستیاری عقل و همت بنماید و زنگار اندراس
و الطماس را بمصقل فهم و فراست از روی آیینه شریعت غرا بزداید
و برای اصلاح امر قضا که اهم مطالب ملت اسلام و اجل مقاصد

شریعت سید الانام است دستور العملی مطابق فقه حنفی بپردازد
ونقاب شک و اختلاف را از روی این عروس زیبا برانداز
ایوان شریعت بنوی را از سر نو ترمیمی دهد و اوراق پریشان
دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیمی بخشد از انزوا حقیر سراپا تقصیر
خاکپای علماء وفضلاء هرزه کردبادیه حرص وهوا احمد جان
الکوزائی درانی افغان نور الله قلبه بنور العقل والایمان بفرمان
واجب الاذعان مسائل چندرا از کتب معتبرهٔ فقه برآورد
عجالة الوقت رساله پرداخت وتحفه آن دربار عظمت مدار
ساخت وچنانکه پسند خاطر الهام مظاهر حضرت ظل الله افتاد
امیدوارم که دربارگاه حق نیز بسمت قبول یافته باشد انه
قریب مجیب واین رساله مشتمل بر سه باب است باب اول

در آداب خود قاضی و اوضاعی که لازم است بر و نسبت بمدعی
و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع دعویها و باب
دویم در طریق نوشتن مکاتبات شرعیه و کیفیت آن و باب سوم
در احتساب و احکامیکه که تعلق بمحتسب دارد و هاانا اشرع
فی المقصود بعون الملک المعبود **باب اوّل** در
آداب خود قاضی و اوضاعیکه لازم است بر و نسبت بمدعی
و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع
دعویها و این باب مشتملست بر قواعد متعدده

قاعدهٔ اوّل

برقضات و مفتیان مملکت افغانستان صانه الله تعالی
عن الحدثان لازم است که از گرفتن رشوت از مدعی و مدعی علیه

اجتناب

اجتناب لازم شمارند و بمفاد حدیث نبوی علی صاحبها الف صلوة
که فرموده اند که لعنة الله علی الرشی والمرتشی خود را زیر بار
گران لعنت نیارند که گرفتن رشوت مر قاضی را اگرچه حکم بحق
کند باتفاق فقها حرام است و قضائی که برشوت واقع شود حکم قاضی در مجلس
نافذ نیست بمذهب علماء ثلاثه پس هر قاضی که عیاذاً بالله مرتکب این امر
شنیع گردد و در محکمه دار السلطنه کابل بحضور خانعلوم بطریق شریعت
رشوت بر و ثابت شود البته بموجب حکم کتب فقه از منصب قضا
معزول خواهد شد و چون تعزیر او مفوض برای سلطان عصر است بآنچه
حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

صحیح است خط

قاعدهٔ دویم

رشوت گرفتن چنانکه قاضی انبفس خود حرام است همچنان اگر
اولاد و اقارب و مددکاران و دربان او رشوت بگیرد و قاضی
بر رشوت گرفتن شان اطلاع داشته باشد حکم او نافذ نمیشود پس
شخصی که حق او بحکم قاضی مذکور تلف شده باشد چون در محکمه دار القضا
دار السلطنه حاضر شده استغاثه آن معامله را بحضور خانعلوم
نماید بر خانعلوم لازم است که بعد از تصحیح دعوای او و از شنیدن
شهادت شهود مدعی مذکور و یا پس از سوگند دادن بر انکه او در
خود صادق است آن قاضی را بخواهد و بآن کس بشریعت بنشاند
پس اگر بقرار امر کتاب آلهی ملزم کرد و رشوت بر و ثابت شود
البته اطلاع آنرا بخدمت ذیسعادت نموده و خود آن قاضی را
بحضور حاضر نماید تا بموجب قاعده سابقه از قضا معزول

کرده

گردیده بجزائیکه لایق بود و حضرت ظل آلهی زیر این
قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

صح است حفظ

قاعدهٔ سوم

همچنانکه رشوت بر قاضی حرام است هدیه گرفتن نیز مر قاضی را
حرام است و هدیه در اصطلاح فقها مالیست که بی شرط بگیرد و رشوت
آن مال را گویند که بشرط معاونت داده شود پس بر قاضی لازم است که گرفتن
هدیه علی الخصوص از کسانیکه دعوی داشته باشند اجتناب نماید

صح است حفظ

قاعده چهارم

هر چند بموجب احکام فقه قاضی را هدیه گرفتن از چهار کس جایز است

اول از خود پادشاه دوم از حاکم پادشاه سوم از قریب و محرم
خود که قضای قاضی بجهة او درست نباشد چهارم از کسی که سابق
از قضا با او رسم هدیه داشته باشد اما بجهة رفع تهمت علی العجاله
فرمان همایون درین باره چنان شرف صدور می یابد که قاضی تمام
گرفتن غیر از پادشاه و قریب محرم ممنوع است اجتناب لازم شمارند

صحیح

قاعدهٔ پنجم

خوردن مهمانی که خاص بجهة قاضی شده باشد و اگر قاضی در آن
مهمانی حاضر نشود آن مهمانی صورت نگیرد و آنهم بسان هدیه
حرام است اما قبول ضیافتهای عام بسان عروسی ها و ضیافت
عیدها و ختنه سوری ها که بی رفتن قاضی هم برپا میشود و یا ضیافتی

خاص که

خاص که اقربای محرم جهة قاضی بکنند جایز شمرده اند پس بر قاضی لازم است
که از اجابت دعوتهای قسم اول اجتناب ورزد و مخالفت کتاب را جایز نشمارد
صحیح است خط

قاعده ششم

رشوت چنانکه بر قاضی حرام است بر مفتی نیز حرام است
اما قبول هدیه و اجابت دعوت خاصه برای مفتی جایز است زیرا که
مفتی در حقیقت مشاور قاضی است و اظهار حکم مینماید پس لازم است
که مفتی از گرفتن رشوت اجتناب لازم شمارد و اگر بالفرض
مرتکب این امر گردد البته بسزائی که حضرت ظل
الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید
صحیح است خط

قاعدهٔ هفتم

قاضی را نمیشاید که خرید و فروش ما یحتاج خود را بدست خویش
بکند بلکه این معامله را باید بوسطهٔ شخص دیگر بانجام برساند تا
ووقار او از قلوب عوام برون نرود و مورد تهمت نشود

صحیح است - خطا

قاعدهٔ هشتم

هرچند بموجب احکام کتب فقه مستحب آنست که قاضی
در مسجد جامعی که واقع بیان قوم باشد مجلس قضا برپا نماید و نیز
جایز است که در خانهٔ خود بامر قضا مشغول گردد لیکن بسبب فساد
زمانه و بیباکی مردم مصلحتاً للوقت فرمان مبارک چنان
شرف صدور می یابد که قاضی و حاکم تعلقهٔ خود را لازم است باهم

در یک مجلس نشینند و حاکم تعلقهٔ کلان و نایب الحکومه جائی
باید است بر انفصال مقدمات علم و اطلاع داشته باشد
اما اگر بسبب هجوم با قاضی در یک مجلس نباشد هم خیر است
صحیح است خط

قاعدهٔ نهم

چون در اکثر شهرهای افغانستان جمعیت فراوان و گروه
انبوه بر دروازهٔ محکمه ها فراهم می آیند و بسبب اژدحام
و های و هوی عوام استماع دعوی بدقت تمام نمی شود و از آن
رو اختلافی در حکم پدید می آید بناءً علی هذا جهت رفع این امر فرمان
همایون و الامطابق کتاب عالمگیری و سایر کتب فقه چنان
شرف صدور می یابد که بر قاضی لازم است، کاتبی را مقرر کند

واسامی حاضرین محکمه را با تاریخ ماه و یوم به ترتیبی که آمده اند
ثبت نمایند و از روی آن ثبت ٹکسی بدست همانکسان نیز
بدهند تا بقرار رجه و ترتیب که مطالعه شوند حاضر کردند و بقرار
قاعدهٔ آینده کسانیکه اول آمده اند دعوای آنها هم اول
شنیده شود. تشویش و اختلاف از میانه دفع گردد

صح است حفظ

قاعدهٔ دهم

در هنگامیکه قاضی در محکمه بیاید و بر مسند قضا بنشیند لازم است
که در فکر خود اندازه کند و معلوم نماید که مقدمهٔ چند نفر تا هنگام
برخواست شنیده میشود پس از روی همان سیاهه که در
قاعدهٔ سابق مذکور شده اسامی همان چند نفر را بر کاغذی

نوشته بیرون دروازه محکمه نصب نماید تا حاضرین محکمه را
مفهوم شود که ماسوای همین اسامی امروز همه مردم مرخص
هستند و هجوم و غوغا از محکمه دفع گردیده قاضی و شاهد
و مدعی و مدعی علیه فارغ البال متوجه کار خود شوند

صحیح است ۳ حفظ

قاعده یازدهم

چون بموجب احکام کتب فقه جایز نیست که قاضی جهة رفع
ازدحام دربانی بر دروازه محکمه بنشاند لهذا فرمان مبارک
شرف صدور می یابد که در محکمه هائیکه مردم بسیار جمع میشوند
قاضی را میباید بر در محکمه دربانی بنشاند تا مردم را بترتیب
که در قاعده سابقه ذکر شده بحضور قاضی حاضر نماید

قاعدهٔ دوازدهم

چون مردم افغانستان بنابر غیرت طبیعی وحمیت ذاتی
نمی پسندند که زنان شان در مجمع مردم جهت دعوی حاضر محکمه
شوند اگرچه پوشیده رو باشند لهذا فرمان مبارک شرف
صدور می یابد که در محکمه های شهرها قاضی را بایدست یکروز از هفته
ویانصف روزی از هفته را خاص کند برای شنیدن دعوای طایفهٔ
زنان که دران هنگام ممانعت نماید از هجوم مردان البته این امر بموجب
حکم کتاب عالمگیری برای آنان موجب ستر وحجاب خواهد بود

قاعده سیزدهم

تخفیف

شخصی که بموجب قاعدهٔ گذشته با قاضی بحضور خان علوم شریعت
نماید و ثبوت رشوت بر وبکند البته بقرار قاعدهٔ سابقه از قاضی
باز خواهت خواهد شد و اگر شخص مذکور در دعوی خود
دروغگوی برآید و ثبوت نتواند البته بجهة آنکه هتک حرمت
قضا را کرده و قاضی شرع را بفسق نسبت نموده تعزیر خواهد
شد بقسمی که حضرت ظل آلهی زیر این قاعده رقم فرمایند

صحح الست محمد

قاعده چهاردهم

هرگاه شخصی نزد قاضی و حاکم بیاید و اظهار نماید که با فلان شخص
دعوی دارم پس اگر مسکن و منزل آنشخص یعنی مدعی علیه
در شهر باشد و یا در فنای شهر بجائی باشد که اگر از خانهٔ خود

حاضر محکمه قضا شود شب را واپس بمنزل خود رسیده میتواند لان
که قاضی او را فی الفور طلب نماید و اگر منزل و مسکن او دور باشد
یعنی شب را واپس بدانجا نمی تواند رسید قاضی را لازم است
که شاهدان از عارض مذکور بخواهد و یا سوگند باو بدهد پس اگر بر
وفق دعوای خودش دو نفر شاهدی ادا نمودند و یا خود او سوگند
خورد البته لازم میشود که قاضی رقعه مشتمل بر طلب آن شخص
غایب بمدعی مذکور بدهد که با او در محکمه جهة انفصال دعوی حاضر شود

قاعدهٔ پانزدهم

شخصی که بموجب قاعدهٔ گذشته رقعهٔ قاضی را بجهة خویش ببرد
لازم است بحضور جماعهٔ مسلمانان مضمون آنرا بر و بخواند و او

را آگاه سازد که این رقعهٔ قاضی فلان بن فلان است پس اگر
قبول کند و عازم محکمه شود و یا وعده کند هوالمطلوب و اگر از را
سرکشی از قبول آن ابا نماید و شاهدان بر سرکشی او شهادت
امر است که بحبس زدن و یا آنچه رای او قرار گیرد آن شخص را تعزیر نماید

قاعدهٔ شانزدهم

شخصی که رقعهٔ دارالقضا را بدست دارد و در نزد خصم خود بیارد
و طالب آن شود که با او در محکمه حاضر گردد پس اگر شخص مدعی
علیه بسبب عذری مهلت خواسته و عدهٔ آمدن خود را بکند
و بهمان وعدهٔ خود حاضر محکمه نگردد البته باید است قاضی
از و باز خواست بقرار قاعدهٔ گذشته بنماید

صحیح است فقط

قاعدہ ہفتدہم

در حالتی کہ شخصی مذکور سرکشی ورزیدہ بموجب رقعہ قاضی حاضر نشود بر قاضی لازم ہست کہ حاکم را بگوید تا یک نفر محصل شدید را فرستادہ و ہمان شخص را حاضر نماید و در فتاوی قاضی خان اجرت محصل مذکور بر ہمان شخص سرکش است کہ فرمودہ قاضی شرع را قبول نکردہ ؛

صحیح است فقط

قاعدہ ہجدہم

اجرت محصلے کہ شخص سرکش را حاضر کند در طحطاوی شرح دُرمختار چنین مقرر کردہ کہ اگر شخص سرکش در داخل شہر

باشد اجرت محصل را شش شاهی بدهد و از جاهای دور را
برفرسخی یگیر و پیه و پنج شاهی پخته کابلی باید است ادا نماید

حجت است ضبط

قاعدهٔ نوزدهم

چون بموجب احکام کتب فقه حاضر کردن شخصی که مریض باشد
و حرکتش موجب زیادت و شدت مرض میشود و نیز زنے
که مخدره یعنی در پرده باشد و عادت کوچه گردی و بازار رو
ندارد بر قاضی لازم نیست پس بموجب احکام فقه فرمان
همایون چنان شرف صدور می یابد که بجهة این طور اشخاص
باید است قاضی خلیفهٔ امینی از طرف خود در خانهٔ آنان
بفرستد که مقدمهٔ شانرا بقرار امر شریعت هم در انجا فیصله

نماید و یا وکیلی از طرف آنها آمده دعوای خود را فیصله کند

صح است فقط

قاعدهٔ بستم

اگر شخصی بموجب قاعده محصلی از طرف حاکم و قاضی جهة احضار خصم خود ببرد و آنشخص در درون خانهٔ خود در آید و مخفی شود برای بیرون کشیدن او فرمان مبارک مطابق اقوال فقهای مذهب چنان شرف صدور می یابد که دروازهٔ سرای او را از بیرون بر روی او قفل زنند و اطراف سرای را نگهبانی کنند تا آنکه به تنگ آمده برضای خویش بر آید

صح است فقط

قاعدهٔ بست و یکم

هرگاه

هرگاه شخصی از قاضی و حاکم بموجب قاعده گذشته خواهش قضی
نمودن دروازه شخصیکه در درون سرای خود مختفی شده نماید قا
وحاکم را نباید که بمحض گفتن او حکم قفل کردن بدهد بلکه اولاً از
مدعی طلب کو اما ن کند برانیکه در عرصهٔ سه روز سابق ازین همین
خصم اورا درین سرای دیده ایم بعد از شهادت شهود قا
را میرسد که حکم بستن دروازه سرای او را بدهد ؛

صح

قاعده بست و دویم

قاضی را لازم ست که شرایط احتیاط بجای آرد تا سرای مشترک نباشد
پس اگر سرای ما بین او و دیگر کس مشترک بود قفل نمودن و بند کردن
آن جایز نیست زیرا که تصرف در مال غیر بی سبب شرعی جواز ندارد

محل است حفظ

قاعدهٔ بست و سیوم

هرگاه قاضی بموجب قاعدهٔ سابقه دروازهٔ شخص مخفی شده را قفل زده
و سرای او را از هر طرف ضبط و ربط نماید و آن شخص با وجود آن
هیچ گونه بیرون نیاید پس لازم است که قاضی دو شخص را بطریق
رسالت بر دروازهٔ سرای او بفرستد تا آواز بلند سه روز بهم
هر روز سه بار ندا کنند و نام آن شخص و پدر او را بگیرند و بگویند که فلان
قاضی پسر فلان بر تو پیغام کرده که حاضر شو با فلان مدعی خود
در محکمهٔ قضا وگرنه وکیلی از طرف تو ایستاده خواهم کرد و حکم بر تو خواهم نمود

محل است حفظ

قاعده بست و چهارم

چون سه روز متواتر بر دروازهٔ شخص مختفی بقرار قاعدهٔ سابقه فرستاده
قاضی نداکند و آنشخص از کنج خفا بیرون نیاید و دو نفر شاهدان
شهادت بدهند بر کیفیت ندای فرستادهٔ قاضی قاضی را
باید است که شخصی را از طرف او وکیل نصب کند و دعوی
مدعی او را بقانون شرع بشنود و چون شاهدان شاهدی بر وفق
مدعای مدعی ادا نمایند حکم کند بر ملامتی او و بحل بدهد شخص مدعی

حسبی است حفظ

قاعدهٔ بست و پنجم

قاضی را باید است که چون از خانه بمحکمه می آید نیکوترین جامهای خود را
پوشیده باشد و از مزاح کردن و خندیدن در روی مدعی و مدعی علیه
بلکه سایر مردم اجتناب نماید و از قهر و عتاب بیجا احتراز کند و خادمان

واعوان خود را همه برفق و مدارا مامور فرماید ؛؛

صحیح است - حفظ

قاعده بست و ششم

بر قاضی لازم است که جمیع اوقات خود را مصروف انفصال مقدمات
و برآوردن مسایل از کتب فقه و صحیح کردن محاضر دعوی ها و
و سجلها و قباله ها و حجت ها و نکاح نامه ها و سایر مکاتبات شرعی داشته باشد
و چون از حضور لامع النور حضرت ظل الهی بقرار قاعده علیحده وجه کفاف
معیشت شان از بیت المال بخوبی مقرر گردیده نباید که باشغال دنیوی و یا
تدریس علوم اشتغال نماید و از امر قضا که محتاج الیه جمیع عباد است غافل بماند

صحیح است - حفظ

قاعده بست و هفتم

بر قضات قریه ها و شهرها و قاضی القضات لازم است که همیشه
نظر بر اوقاف داشته باشد و اگر نزد او مدلل شود که کسی مال وقف
را غصبًا بتصرف در آورده بقرار حکم شرع از تصرف آن شخص غاصب
بر آورده بتسلیم کارکنان متولی الاوقاف بنماید و رسید حاصل
وقف بگیرد و بقرار قاعده اطلاع آن را بمحکمه دار
القضای آن شهر یکه آن قاضی تابع آنست بدهد

صحیح

قاعده بست و ششم

بر تمام قضات لازم است که اگر شخصی در تعلقه شان جان
بجان آفرین بسپارد و مال و متاع و عقار و ضیاع بطریق میراث
بگذارد پس اگر ورثه آن مرده کبیران باشند و بقسمت راضی

شوند فی الفور بطریق فرایض الله آن مال را قسمت نمایند و حصهٔ
هر کس را بخود او بسپارند و اگر ورثهٔ او صغیران باشند و پدر شان
وصی برای اولاد مقرر ننموده باشد وصی امین جهة شان مقرر
نمایند و حصهٔ صغیرانرا بهمان وصیان بسپارند و وثیقهٔ شرعی را در هر
دو حالت نوشته بجانبین بدهند و ثبت آنرا در کتاب دار القضا نگهدارند
صح است فقط

قاعده بست و نهم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و ورثهٔ او راضی شوند به تقسیم میراث
مابین خودها لازم است بر قاضی که خود او و یا قاسمی که مقرر باشد
آن مال را بحضور خود قسمت کند و نقل آنرا در دیوان قضا ثبت
نماید و اگر ورثهٔ مذکور کیفیت قسمت را وثیقه بخواهد

قاضی

قاضی را لازم است که کاتب را بفرماید که وثیقه بایشان بدهد

صحیح است فقط

قاعده سی ام

در معین کردن اُجرت قسمت بقرار حکم کتب فقه اختیار سلطان عصر و پادشاه زمان راهست پس برای اُجرت قاسم آنچه حضرت ظل آلهی زیر این قاعده بخط مبارک رقم فرمایند البته جمیع قضات معمول خواهند داشت

صحیح است فقط

قاعده سی و یکم

در تعلقهٔ هر قاضی چون نکاح منعقد میشود لازم است همان قاضی بنفس خود مهما امکن حاضر شود و اگر بسبب عذری حاضر شدن

خود او دشوار بود لازم است که یکی از مفتیان او در حالت
نکاح حضور داشته باشد و بر ایشان واجبست که تفحص تمام
و تحقیق مالا کلام بنمایند که در میان آن زن و مرد حرمت مصاهرت
و نسب و رضاع و یا نوعی دیگر از موانع نکاح نباشد و معلوم
کنند که آن زن در عدهٔ کسی دیگر و یا نکاح شخص غایب نبود پس
چون زن و مرد مستحق عقد نکاح باشند لازم است بموجب
شرع خطبهٔ نکاح را خوانده و کاغذ نکاح را بطریقی که در فصل مکاتبات
شرعی مذکور شده بنگارند و در کتاب دار القضات نقل آنرا ثبت نمایند

صحیح است فقط

قاعدهٔ سی و دویم

چون که از مدت مدید در تحقیق امر نکاح حکام و قضات و علماء

افغانستان

افغانستان توجه ننموده اند چنانکه از حضور لامع النور بسی قضایا
گذشته که زنان با عِدّه و منکوحات غیر را بنکاح داده اند و
ازان سبب دعویها و فسادها در میان اقوام واقع میشد
لهذا درین خصوص فرمان موکّد و حکم مشدّد صادر میشود که
اگر شخصی از رعایا بی اطلاع قاضی خود انعقاد نکاح نماید البته بقرار
قاعدهٔ که در کتاب قوانین حکام و عمّال مندرج است سزای اورا
حاکم خواهد داده عالمی که بی اجازت قاضی بدین کار پرداخته است البته
بسزائیکه حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

صحیح است عفط

قاعدهٔ سی و سیوم ۳۳

در هر نکاحی که قاضی آنرا می بندد و واجب باشد بر خود قاضی

بستن آن نکاح مثل نکاح دختران خورد و پسران صغیر که ولی
آنها خود قاضی است پس اجرت گرفتن در چنین نکاح حرام است
و اگر نکاح این چنین نباشد برای اجرت آن در کتب فقه مقرر
کرده اند که در نکاح باکره یک مثقال و در نکاح ثیبه نیم مثقال
طلاء احمر گرفته شود الحال آنچه زیر این قاعده حضرت ظل الهی رقم فرمایند
و مصلحت وقت بدانند البته جمیع قضات معمول خواهند دانست

صح است فقط

قاعدهٔ سی و چهارم

بر کافه قضات لازم است که اگر در تعلقه شان شخصی بمیرد
و میراث خوار نداشته باشد و بقراریکه در کتب فقه مذکور است
مال خود را بکسی از بیگانگان وصیت نکرده باشد و یا اگر مسافری

بمیرد و مالی از و بماند بر قاضی لازم است که تا انقضای
مدت که عقل او حکم نماید برین که اگر میراث خوار میدشت درین
قدر مدت حاضر میشد آن مال را نگهدارد و بعد از گذشتن زمانهٔ
مذکور باید است مال مذکور را در هر دو حالت بواسطهٔ حاکمی
که باسمان قاضی ست به بیت المال سپرده رسید خزانهٔ سرکار
را حاصل نماید پس اگر بعد از مدتی ورثهٔ آنشخص متوفی حاضر
شدند و بطریق شرعی ثبوت میراث خواری خود را نمودند
البته بموجب کاغذ قاضی همان مال بصاحب حق داده خواهد شد

صحیح است

قاعدهٔ سی و پنجم

اجرت گرفتن بر نوشتن وثیقه های شرعی مانند قباله و حجت

ومحضر دعوی وسجل وغیر آن را اہل فقہ حلال دانستہ اند اما بقدر
اجر مثل وبعضی از ایشان چنین تقدیر کردہ اند کہ از وثیقہ کہ در آن
مبلغ یکہزار روپیہ باشد پنج روپیہ اجرت بگیرند تا مبلغ دہ ہزار
بر ہر ہزاری پنج روپیہ بگیرند کہ بر دہ ہزار روپیہ پنجاہ روپیہ شود
وبعدہ از دہ ہزار بر ہر ہزاری کہ اضافہ شود یکروپیہ بر پنجاہ بیفزایند
اما درینجا ہرچہ حضرت ظل الہی بقلم مبارک امضا فرمایند جمیع قضات معمول دارند

صحیح است فقط

قاعدۂ سی وششم

آنچہ از مبلغ نکاحانہ واجرت سجلات ووثیقہ وغیرہ حقوق شرعی
بدست آید در عوض رزقی کہ بجہۃ قضات ومفتیان وکاتبان
وخدمہ محکمہ قضا از وجہ بیت المال مقرر شدہ لازم است بواسطۂ

حاکم

حاکم سپرد بیت المال شود و قاضی را لازم است که آنچه بسبب قضا
و حکم شرع جمع شود بحاکم بسپارد و رسید آنرا بگیرد
حرره الاست حفظه

قاعدهٔ سی و هفتم

مقدمات و معاملات که در اطراف بحضور هر قاضی
بانجام میرسد رپوت آن لازم است ماه بماه بشهر یکه حاکم
نشین آن قریه باشد بقاضی آنشهر برساند و قاضی آنشهر را
لازم است که رپوت مقدمات اطراف با حوال مقدماتی
که بحضور خود آن قاضی انفصال یافته ماه بماه در دارالسلطنه بنویسد
خانعلوم بفرستد لازم است که این فرمان را جمیع قضات از مهمات شمارند
حرره الاست حفظه

قاعدهٔ سی و هشتم

برخان علوم لازم است که همه وقت جمیع مقدمات اطراف و
دار السلطنه را مطالعه نموده صحیح و غلط آنها را از هم جدا
نموده باشد و اگر شخصی بخلاف قاعدهٔ شرع انور معامله را
فیصله کرده باشد از و سوال نموده بخود مدلل نماید و اگر
تحقیق خطا شده باشد بموجب امر شرع اصلاح آنرا بنماید

صحیح است فقط

قاعده سی و نهم

چون قاضی را از بودن مفتی لاچاریست و امور قضا را با عدم
مفتی پیشرفت محال لهذا بموجب حکم کتب فقه بجهة هر قاضی
بقدر شغل و عملش مفتیان از حضور لامع النور مقرر گردید پس

بر جمیع قضات لازم است که در مسایل فقهی بمفاد وَ
شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ با مفتیان که بهمراه شان مقرر است
مشورت نموده بعد از تقرر رای بزبان خود حکم بر قضیه نماید

صح است حفظ

قاعدهٔ چهلم

و مفتی را لازم است که حلم و آهسته کاری و نرم گوئی و کشاده
روئی را شعار خود سازد و مسایل مذهب خود را بحفظ دارد
و قواعد اصول امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه را بشناسد و بغیر پرسیدن
بکسی فتوی ندهد و مسایلی که بوقوع نیامده باشد در آن مباحثه
نکند و سهل انگاری و متابعت حیله ها برای غرضهای فاسد
حرام شمارد و فتوی ندهد در حالتی که اخلاق او متغیر مزاج

او بسببی از اسباب از دائره اعتدال خارج باشد

محی است فقط

قاعده چهل و یکم

در شهرهای حاکم نشین و در جای هائی که جمعیت مردم فراوان باشد از بودن یک شخصی که انتظام مجلس را بکند و هر یک از مدعی و مدعی علیه و شهود را بموقع خودشان بنشاند و به ترتیبی که در قاعده های سابق ذکر شده اهل دعوی را بحضور قاضی بیارد لاچار است پس بر همین شخص لازم است که مدعی و مدعی علیه را بحضور قاضی بفاصلهٔ دو زرع شرعی بنشاند و در میانه خود مدعی و مدعی علیه فاصله بقدر یکزراع باید که باشد و بهیچ گونه نگذارد که یکی پیشتر از دیگری بنشیند اگرچه پدر و پسر باشند

ویا یکی از آنها هند و دیگری سید و یا یکی جوان و دیگری شیخ بود

صحیح است - حفظ

قاعدهٔ چهل و دویم

در هنگامیکه مدعی و مدعی علیه را بحضور قاضی بنشانند
بر قاضی لازم است که در سخن گفتن و حرف شنیدن
و دیدن با مدعی و مدعی علیه یکسان معامله کند
و باشارت و کنایت قولی و فعلی نکند که موجب عزت و زیادت
یکی از آنها بر دیگری باشد و دل یکی از مزیت دیگری بشکند

صحیح است - حفظ

قاعدهٔ چهل و سوم

در حالیکه مدعی بیان دعوی خود را میکند لازم است

که قاضی نگذارد مدعی علیه را که درمیان حرف او گفتگو کند
وهمچنین چون مدعی فارغ شود ومدعی علیه جواب او را
میگوید لازم است که مدعی را نگذارد که درمیان سخن
درآید ودرهنگامیکه شاهدان شهادت میدهند نیز
لازم است مدعی ومدعی علیه را ساکت نمایند
ونگذارند که درحرف کسی دیگری گفتگو کند

قاعده چهل وچهارم

قاضی را لازم است که براعوان وخادمان محکمه قضا قدغن
کند وتاکید اکید نماید که آنان بسبب لحاظ یکی از خصمین را بر دیگری
بهیچوجه تفوق وعزت ننهند وآنها را نگذارد که گفتگو در محکمه نمایند وحرف

کسی را تقویت دهند و اگر احیانا یکی از خدمه و اعوان در دار القضا
از حد مقرر خویش تجاوز نموده در معاملات مردم مداخلت
نماید لازم است بر قاضی که او را بقول و یا فعل تعزیر کند
صح است حفظ

قاعده چهل و پنجم

قاضی را نمیشاید که بر مدعی و یا مدعی علیه عتاب کند و یا بر یکی
از آنها چنین برچین بلرزد و یا روی بگرداند و یا آنکه تعجیل کند بر یکی از
آنها در آوردن دلیل و نه آنکه تخویف نماید و تبرساند یکی از ایشان
را باین گفتار که دلیل بیار ورنه دعوی ترا باطل خواهم کرد بلکه اگر در
دلیل فرو مانند جایز است قاضی را مهلت دادن شان تا مجلس دویم و سیوم
صح است حفظ

قاعده چهل و ششم

قاضی را لازم است که دعوی نیاموزد مدعی را و نه تعلیم جواب کند
مدعی علیه را و نه تلقین شهادت نماید شاهدان را نه به کنایت و نه
بصراحت چنانکه بگوید مدعی را آیا چنین دعوی میکنی و یا مدعی علیه را آیا
چنین جواب میدهی و یا شهود را که آیا چنین شهادت میدهید و ضمن
آن طریق دعوی و یا کیفیت جواب و یا شکل شهادت را بیان سازد

صح

قاعده چهل و هفتم

مکروه است قاضی را استماع دعوی و حکم کردن در هنگام تشنگی
و گرسنگی و سواری و در حالتی که خواب آلود و مریض و یا شاتی
جماع باشد و یا آنکه بول و غایط او را به تنگ کرده باشد و یا گرما

وسرمای مفرط بر وجودش غلبه کرده باشد مدعا آنکه در هر وقت
از اوقات که مزاج قاضی و مفتی بسببی از اسباب از مرکز اعتدال خارج باشد
لازم است در استماع دعوی و نفاذ حکم دادن فتوی شرایط احتیاط بجا آرد

قاعدهٔ چهل و هشتم

در هنگامیکه قاضی یکدعوی را می شنود ناظم مجلس قضا را لازم است
که دیگر اهل دعوی را نزدیک قاضی نگذارد که استماع کیفیت
سوال و جواب قاضی را بنماید و از روی آن حیله ها ساخته در هن مقصود
را بچنگ آرد و نیز بر قاضی لازم است که اعوان خدمه دار را بقضا
و خود ناظم مجلس قضا را در هنگام استماع دعوی نزدیک نگذارد

قاعده چهل و نهم

در حالتی که مدعی و مدعی علیه باهم برادران و یا پسران عم باشند جایز است
قاضی را که در استماع دعوی شان از ترتیبی که در قاعدهٔ نهم ذکر شده
تغافل نماید و تا مدت سه روز در شنیدن دعوی شان عذری پیش آرد تا
شاید در میان خود ها مصالحت نموده کارشان بشریعت و مجادلت نه انجامد

محمد اکبر حقط

قاعده پنجاهم

ناظم مجلس قضا را لازم است که در تنظیم و تهذیب مجلس مساعی بلیغه
بجا آرد و نگذارد که مدعی و یا مدعی علیه و یا شهود در حضور قاضی بی
ادبی نمایند و اگر متخاصمین بحضور قاضی باهم دشنام و ناسزا بگویند برای قاضی
نیکو آنست که آنکسانرا عقوبتاً حبس نماید و یا تعزیر کند تا عبرت دیگران شود

قاعده پنجاه و یکم

صحیح است حفظ

قاعدهٔ پنجاه و یکم

برای دفع حیله های حیله گران و رفع تزویر مزوران مطابق احکام کتب
معتبرهٔ فقه فرمان همایون چنان شرف صدور می یابد که بغیر دعوی
وقف و میراث و یا شخصی که حاضر نباشد بعد از مرور پانزده سال قمری
هیچ دعوی شنیده نشود پس اگر شخصی دعوی پانزده سال داشته باشد
بر قضات اطراف لازم است که آن دعوی را مطلقاً مسموع ندارند و گوش
بر آن نگذارد و اگر احیاناً آن شخص حق خود را ثابت بداند لازم است در محکمهٔ دار
القضای دار السلطنه حاضر شده کیفیت دعوی خود را بمعرفت خانعلوم بعز
عرض حضرت ظل الهی رسانیده تا آنچه رای صواب نمای تقاضا فرماید بعمل آید

صحیح است فقط

قاعدهٔ پنجاه و دویم

هرگاه مدعی در تعلقهٔ یک قاضی سکونت داشته باشد و مدعی علیه
در تعلقهٔ دیگر قاضی بود و درمیان شان نزاع واقع شود مدعی
میخواهد دعوی او نزد قاضی خودش فیصله شود و مدعی علیه اراده
دارد که دعوایش بحضور قاضی قریهٔ خود او متقطع گردد
بر حاکم لازم است بفرماید که دعوی شان در قریهٔ که مدعی
سکونت دارد بانفصال برسد که در کتب فقه اصح این قول نوشته اند

صحح

قاعدهٔ پنجاه و سوم

وهمچنین اگر اختلاف درمابین سکنهٔ شهر و دیهات و سپاهی
واقع شود پس اگر مدعی علیه سپاهی باشد لازم است

قاضی

بر قاضی لشکر فیصله کنند و اگر مدعی علیه رعیت بود
بر قاضی ملکی باید است مقدمهٔ خود را بانجام برساند

قاعدهٔ پنجاه و چهارم

قضای قاضی بموجب احکام کتب فقه نافذ نمیشود برای نفس
خودش و یا برای کسیکه منفعت آنکس راجع بخود قاضی شود مانند
شریک و وکیل او و جایز نیست قضای قاضی بر نفع کسیکه شهادت
قاضی برای آنها و از آنها برای قاضی درست نباشد مانند پدر و پدر کلان
و مادر و مادر کلان و پسر و نواسه و کواسه و منکوحه و نیز نافذ نمیشود قضای
قاضی در حالتی که حکم کند بر ضرر مدعی و دشمن خود که قاضی
بآن شخص عداوت دنیوی داشته باشد لهذا فرمان

همایون والاشرف صدور می پذیرد که قاضی را لازم است
که از حکم کردن برای اشخاص مذکور الفوق اجتناب لازم شمارند

محی است - فقط

قاعده پنجاه و پنجم

قاضی را نمیرسد که شهادت شهود مدعی را بر مدعی علیه که غایب از مجلس
حکم باشد بشنود و بواسطهٔ همان شهادت حکم بر همان شخص غایب بکند
مگر در سه حالت اول آنکه جایز است حکم بر وصی طفل بی حضور
طفل دویم آنکه جایز است حکم بر متولی اوقاف بی حضور وقف
کننده سیوم جایز است حکم بر غایب در جائیکه مدعا بر غایب
سبب باشد برای ثبوت مدعا بر حاضر مانند آنکه شخصی بر کسی
دعوی کند و شاهدان بگذارند که این شخص ضامن منست

از طرف فلان باینقدر مبلغ و قاضی حکم کند بر حاضر که ضامنست البتة
ملامت میشود غایب و اگر غایب که اصل مال بر و بود حاضر شود و انکار کند بهمان حکم ملزمست
صحیح است حفظ

قاعده پنجاه و ششم

چون مدعی و مدعی علیه را بطرح و قانونیکه در قاعده های سابق ذکر
شده بنشانند قاضی را باید است که کتاب محضر یعنی ثبت کیفیت
دعوی ها را بر طرف دست راست خود گذاشته و کاتب دار القضا را
به نزدیک آن کتاب نشانیده متوجه گفت و شنید خصمین شود و بهتر
آنست که قاضی بزبان خود باعث بر مدعی نشود که محرک فتنه و
دعوی شدن از ادب که دور است شاید مدعی در همان حالت از دعوی
پشیمان شده باشد و امر قاضی موجب تحریک فتنه گردد

حکم است حفظ

قاعدہ پنجاہ و ہفتم

چون مدعی و مدعی علیہ مطابق قاعدۂ سابقہ بحضور قاضی بنشینند بہتر آنست کہ ناظم مجلس قضا مدعی را باظہار و تقریر دعوئی کہ دارد مامور نماید و چون مدعی صورت دعوی را بیان نماید بر کاتب دار القضا لازم است کہ ہمان تقریر را بی کم و کاست در خانۂ اول کتاب محاضر بنویسد با اسم مدعی و اسم پدر و جد و نسبش

حکم است حفظ

قاعدہ پنجاہ و ہشتم

چون کاتب دار القضا بموجب قاعدۂ سابقہ در خانۂ اول کتاب محاضر دعوی مدعی را بنویسد لازم است کہ قاضی در آن کتاب نگ

تامل

تامل کند هرگاه دعوی مدعی نادرست باشد وحسب شرع جواب آن
برمدعی علیه لازم نشود بمدعی بگوید که برخیزود عوی خود را صحیح کن

قاعدهٔ پنجاه و نهم

درحالتی که قاضی در دعوی مدعی بنگرد و بداند که حسب
شرع صحیح است وجواب آن برمدعی علیه لازم است
بعدازان بسوی مدّعی علیه روی کند و بگوید چه میگوئی
درجواب وچون مدعی علیه جواب میگوید قاضی باید
بخوبی متوجه باشد و استماع نماید وچون مدعی علیه ازجواب
فراغت یابد بفرماید کاتب دارالقضارا که اسم مدعی علیه
باسم جد و پدرش و قوم ونسبش وکیفیت جواب دعوی

را مفصل در خانهٔ دویم صفحهٔ کتاب محاضر بنویسد ؛؛

صحیح است حفظ

قاعدهٔ شصتم

در کتب فقه نوشته اند که قاضی باید است متوجه باشد که اقرار
و انکار مدعی علیه را کاتب بعبارةً بنویسد و تغیر و تبدیلی در آن
جایز نشمارد بلکه بهتر آنست که تقریر انکار و یا اقرار مدعی علیه
بزبانی که خود او دارد بی کم و کاست برنگارد و بزبانی دیگر
ترجمه نکند و این تاکید برای آنست که انکار اقسام بسیار دارد
مثلاً اگر کسی دعوی امانت کند و مدعی علیه از اصل امانت منکر
شود و در ثانی دعوی نماید که هلاک نشده و یا بگوید که بتو رد کرده ام
جواب ثانی مدعی علیه شنیده نمیشود که مناقض یکدیگر است

واگر در اوال بدین تقریر جواب بگوید که تسلیم و سپردن آن امانت
برمن لازم نیست و در ثانی دعوی رد و یا هلاک مال امانت کند
البته دعوی او شنیده میشود پس در نوشتن جواب مدعی

علیه کاتب باید سعی بلیغ نماید

قاعدهٔ شصت و یکم

در حالتی که مدعی علیه بحق مدعی اقرار نماید و بقرار سابق اقرار نشست
کتاب محاضر کرد قاضی را لازم است که حکم کند بر الزام او و سپردن حق مدعی

قاعدهٔ شصت و دویم

اگر احیاناً بسببی از اسباب شرعی از طرف قاضی در حکم کردن تاخیر

واقعشود و بعد آن مدعی علیه از میانه غایب گردد مدعی نزد قاضی میاید و طلب
بحل نماید بر قاضی لازم است که بی تحاشا بحل باو بدهد اقرار سند معتبر است
صحیح است - فقط

قاعدهٔ شصت و سویم

اگر مدعی علیه در جواب مدعی انکار نماید پس قاضی را لازم است
که بمدعی بگوید که خصم تو آنچه گفتی انکار نمود با او چه گفتگو داری
صحیح است - فقط

قاعدهٔ شصت و چهارم

اگر مدعی بعد از انکار مدعی علیه خواهش سوگند دادن او کند
بر قاضی لازم نیست که بمحض گفتن مدعی مدعی علیه را سوگند
بدهد بلکه اولاً از مدعی استفسار نماید که شاهدان بر مدعای خود

داری

داری پس اگر مدعی اظهار کرد که اصلا شاهدان در ین
مقدمه ندارم و یا از ینجا بمسافت سفر شرعی دور هستند
البته بقرار معمول شرع مدعی علیه را سوگند باید داد
محمد ۳ - حفظ

قاعدهٔ شصت و پنجم

اگر بعد از قسم خوردنِ مدعی علیه مدعی شاهدان خود را حاضر کرد
لازم است بر قاضی که دعوی او را بشنود و گواهان او را بگذراند

محمد ۳ - حفظ

قاعدهٔ شصت و ششم

اگر مدعی بگوید بعد انکار مدعی علیه و سوال قاضی از و که ا ینک
شاهدان دارم پس لازم است که ناظم مجلس قضا شاهدان

اورا حاضر نماید و به کاتب قضا بفرماید تا در خانهٔ سیوم
از صفحهٔ کتاب محاضر اسمای شاهدان و نامهای پدران شان
با صفات و نسب و کیفیت شهادت بنویسند بعد از فراغت
کاتب قاضی آن کتابت را نیک مطالعه کند و چون شهادت
را مطابق دعوی مدعی به بیند و از طرف مدعی علیه
جرحی نشود البته بموجب قاعده آینده حکم نماید ؛

صحیح است - فقط

قاعدهٔ شصت و هفتم

در هنگامیکه شهادت شهود بقرار قاعده گذشته
مطابق دعوی باشد میباید که قاضی بگوید مر مدعی علیه را
که از دفع و جرح چیزی داری هرگاه عاجز آید بقرار معمول

شرع حکم کند برو و اگر اظهار دارد که دفع و جرح دارم ولیکن
مهلت میخواهم جایز است برای قاضی که او را مهلت بدهد
صح است فقط

قاعده شصت و هشتم

در حالتی که مدعی بعد انکار مدعی علیه و طلب قاضی شهود را
اظهار نماید که شاهدان در شهر دارم ولی در مجلس حاضر نیستند
و من سوگند میدهم مدعی علیه را بر قاضی قبول قول او لازم نیست
و نباید که سوگند بدهد مدعی علیه را بگفت او و امر کند مدعی را بحاضر
آوردن شاهدان و اگر مدعی بر مدعی علیه خوف گریز داشته باشد
بر قاضی لازم است که ضامن سر از همان شخص بگیرد
صح است فقط

قاعدهٔ شصت و نهم

گرفتن ضامن سزاوران وقت اجازه داده اند که مدعی علیه
از ساکنین آنجا باشد و با مردم معرفتی دارد اما شخصی که مسافر باشد
پس قاضی را اجازت هست که تا آخر همان مجلس مدعی
علیه را نگهدارد هرگاه تا آخر مجلس مدعی شاهدان خود را
حاضر کرده فبها والا نه او را غرض نباید کرد و رها باید نمود.

صحیح است - حفظ

قاعدهٔ هفتادم

در حالتی که شاهدان مدعی بروفق مدعای او شهادت ادا
نمایند و مدعی علیه تعدیل و تصدیق قول شان را بکند بدین
عبارت که این شاهدان عادلانند و صادق اند در آنچه

گفته

گفتند بر من یا بگوید ایشان عادلان هستند و شهادت شان اجایز است
بر من و بجهة من پس حکم کند برو که این تصدیق در حقیقت اقرار است

قاعده هفتاد و یکم

چون درین زمان کینه و نفاق و بغض و حسد در اکثر دلها جاگزین
گردیده لهذا فقهای متاخرین برای دفع فتنه مابین مردم تزکیه
علانیه را مصلحت ندانسته اند و اتفاق کرده اند که قاضی
را لازم است احوال شهود را از معامله داران و همسایه
گان شان در خفیه معلوم کند و اگر دور باشند کاغذی
برای همسایگان و اهل بازار شان بنویسد و در خفیه از احوال
آنها جویان شود پس اگر عادل باشند بر آنان لازم است

که بنویسند عادل است والا نه چیزی ننویسند و قاضی
شهادت آنرا قبول نکند و یا والله اعلم بنویسند
صحیح است - حفظ

قاعدهٔ هفتاد و دیم

هرگاه شاهدان بر وفق مدعای مدعی گواهی ادا کنند و از طرف
مدعی علیه تصدیق و یا تکذیب قول شاهدان بظهور نرسد
و موجب آن شود که قاضی حکم نماید مگر بسببی از اسباب در حکم
کردن قاضی تعطیلی واقع شود و بعد از ان مدعی علیه از میانه
غائب گردد و مدعی بیاید و استدعای سجل حکم از قاضی
بنماید لازم ندارد که بی حضور خصم حکم کند و یا سجل بدهد چه
احتمال دارد که بعد از حضور در شهادت شهود جرحی کند و جوابی بگوید

صح است حفظ

قاعده هفتاد و سویم

در حالتی که مدعی اظهار نداشتن شاهدان بنماید و یا بگوید که شاهدان
من بقدر مدت سفر ازینجا دور هستند و ادعای آن کند
که خصم من سوگند کند بر قاضی لازم است که بمدعی علیه خطاب
نماید و بگوید که سوگند بخور والا نه حکم میکنم بر تو و این کلمه را بار مکرر
کند پس اگر ممانعت از سوگند کند البته لازم است که حکم کند برو

صح است حفظ

قاعده هفتاد و چهارم

در پنج جا جایز است قاضی را احتیاطاً که سوگند بدهد مدعی علیه را
بیخواهش مدعی اول شفیعی که شفعهٔ خود را ثابت کند باید است

قاضی را که سوگند بدهد مر اورا که شفعهٔ خود را نسپرده است
و از حق شفعهٔ خود نگذشته است دویم خریداری که از کسی چیزی
خریده باشد و آن چیز را به سبب عیب واپس بفروشنده
رد کند قاضی را می شاید که بخریدار مذکور سوگند بدهد که بعیب آنچنین
راضی نشده است سویم شخصی که ثبوت دین کند در ترکه قاضی را
مناسب است که سوگند بدهد مدعی را که دین مذکور را تسلیم
نشده است بعد از ان حق اورا از ترکه بدهد چهارم زنی که
نفقهٔ خود را میخواهد و شوهر او غایب باشد و مال ودیعت
در آنجا دارد اول زن را سوگند بدهد که نفقه را از شوهر نگرفته است
بعد از ان از مال ودیعت با زن نفقه بدهد پنجم شخصی که
کنیزی را بخرد بعد از ان نزد قاضی بر صاحب کنیز ثابت کنند

که آن

که آن کنیز شوهر دار است قاضی را میباید که خریدار را سوگند
بدهد که واقف نشده بر مرگ شوهر کنیز و یا طلاق دادن
شوهرش و بعد از سوگند رد کند کنیزک را بصاحبش

صحیح است ۳ - حفظ

قاعده هفتاد و پنجم

هرگاه بقرار قاعدهای سابق لازم شود که مدعی علیه را سوگند
بدهد پس اگر مسلمان باشد سوگند بدهد او را به این کلمات
والله بالله تالله و اگر مدعی علیه نصرانی باشد سوگند بدهد
مر او را بخدائی که نازل کرده انجیل بر عیسی علیه السلام و اگر
یهودی باشد سوگند بدهد او را بخدائی که نازل کرده توریت
را بر موسی علیه السلام و اگر مجوسی یعنی گبر باشد

سوگند بدهد او را بخدائی که آتش را آفریده ؛؛

محی الدین حفظ

قاعدهٔ هفتاد و ششم

در جائیکه دعوی بر مال قلیل باشد و مدعی علیه شخصی با صلاحیت بود نباید که قاضی بر او تغلیظ یمین یعنی سخت کردن سوگند نماید بزیادت صفات مانند بالله الرحمن الرحیم اما اگر مدعی شخصی ناصالح باشد و یا مالیکه دعوی بر آن میشود مال خطیر باشد جایز است قاضی را تغلیظ یمین بصفات مذکوره

محی الدین حفظ

قاعدهٔ هفتاد و هفتم

اگر مدعی اراده داشت که مدعی علیه را بطلاق و یا عتاق و مانند

آن سوگند

آن سوگند دهد قاضی را باید هست قبول نکند و اکتفا باسم خدا نماید
صحیح است - خط

قاعده هفتاد و هشتم

هر چند در متون فقه قسم را بغیر اسم خدا آنچیزی دیگر مانند کعبه
و نبی و قرآن شریف سوگند ندانسته اند ولی چون متاخرین
فقها فتوی کرده اند که قسم به قرآن شریف سوگند هست و نیز
بسبب آنکه مردم افغانستان در قسم خوردن به اسم خدا دلاور
و بیباک شده اند و از قرآن شریف بسیار احتراز مینمایند
فرمان مبارک حضرت ظل الهی مطابق اقوال متاخرین
چنان شرف صدور می پذیرد که در معاملات خطیر قاضی را
حکم هست که سوگند بقران شریف مدعی علیه را بدهد

وبه معنی ما فی القران قسم بخورد ؛؛

صح است - حفظ

قاعدهٔ هفتاد و نهم

اگر قاضی مدعی علیه را بسوگند خوردن اسم خدا بقرار قاعدهٔ هفتاد و پنجم و بقرار قاعدهٔ هفتاد و سویم سه بار او را خطاب کند که سوگند بخور والا نه حکم میکنم بر تو و مدعی علیه انکار کند از سوگند و یا سکوت نماید در هر سه بار قاضی را لازم شد حکم کردن بر ملامتی مدعی علیه ؛؛

صح است - حفظ

قاعدهٔ هشتادم

اگر قاضی مامور نماید مدعی علیه را بسوگند به طلاق و عتاق

ویا امر کند او را بسوگند مغلظ که مقید باشد به صفات و مشار
الیه انکار نماید از ان قسم سوگند پس لازم نمی شود قاضی را
حکم کردن بر وو نه ملامت میشود مدعی علیه به آن انکار
صحیح است ۳ حفظ

قاعدهٔ هشتاد و یکم

بعد از فیصله دعوی یا بموجب اقرار مدعی علیه و یا سوگند
دادن او یا به شهادت شهود مدعی بر قاضی واجب میشود
حکم و تاخیر در حکم مستحق عزل و عقاب میگردد الا در چند صورت
اول انکه بر شاهدان مدعی مدعی علیه جرح صحیح شرعی کند او را
مهلت باید داد تا آوردن شهود جرح دویم انکه بعد از
سوگند مدعی علیه مدعی طالب مهلت شود که شاهدان

خود را حاضر می نمایم سیوم انکه قاضی را شکی باشد در عدالت
شاهدان مدّعی و میخواهد تزکیه آنها را بکند چهارم آنکه مدعی و مدعی
علیه باهم از اقربا باشند و قاضی بامید صلح در حکم بر ایشان
مهلت نماید پنجم مسئلهٔ که مشکل افتاده و قاضی در ان مسئله
خود بکتابت مشورت نموده البته تا رسیدن جواب مهلت باید کرد

حے

قاعدهٔ هشتاد و دویم

چون شرایط ملامتی به قرار قواعد سابقه موجود شود قاضی را لازم است که بدین الفاظ حکم کند تا حکمش صریح باشد و در ان ابهام نباشد مانند انکه قضا کردم بر تو و حکم کردم بر فلان جهته فلان به این مبلغ و یا این مقدار و غیران

ویا بگوید که نافذ کردم قضا را بر فلان از بهر فلان واگر
قاضی بگوید مدّعی ویا مدّعی علیه را که نمی بینم مر ترا حقی درین
معامله ویا برین کس فقها گفته اند که این لفظ حکم نمی شود

صحیح است فقط

قاعده هشتاد و سویم

چون قاضی بموجب قاعدهٔ سابقه حکم بکند بهتر آنست
که خود قاضی بخط خود در خانهٔ چهارم صفحهٔ کتاب محاضر الفاظی که
بدان حکم کرده بنویسد واگر خود نتواند کاتب را بفرماید که بنویسد

آن الفاظ را

صحیح است فقط

قاعده هشتاد و چهارم

چون قاضی و یا کاتب الفاظ حکم را بقرار قاعدهٔ سابقه در
موقع خود بنویسد لازم است نام کتابیکه از روی آن حکم
کرده همدران خانه مذکور بنویسد و باب فصل مسئلهٔ
مذکور را در آن کتاب نیز در آنجا معلوم نماید

محی الدین - حفظ

قاعده هشتاد و پنجم

چون مدعی علیه بموجب حکم قاضی ملزم گردد و مامور شود
بادای حق و ایصال آن بمدعی مدعی خواهش کند حبس مدعی
علیه را تا هنگام ادای حقش پس مذهب صحیح درین مسئله
آنست که اگر حق بر ذمه مدعی علیه باقرار خودش ثابت شده
باشد در اول وهله حبس آنکس جایز نیست بلکه گفته شود

باوکه

با او که برخیزد راضی کن خصم خود را پس اگر راضی کرد مدعی را
فبها والا اگر مماطلت و دفع الوقت کند بعد از ان حبس او بر قاضی
لازم است و در صورتیکه حق بر ذمهٔ مدعی علیه بعد از انکار و شهادت
ثبوت شده باشد فی الفور بر قاضی لازم است که او را محبوس نماید

صحح

قاعدهٔ هشتاد و ششم

چون قاضی بموجب قاعدهٔ گذشته حکم بر حبس مدعی علیه
نماید و مدعی علیه سوال کند از قاضی که من مفلسم و مدعی
بر احوال من واقف است لازم است که قاضی از مدعی
جویا شود هرگاه اقرار کرد خود مدعی با فلاس او لبته
محبوس نمیشود اما بی درخواست مدعی علیه قاضی را نمیرسد

که از مدعی جویان افلاس و غنای او گردد ؛

مے است حفظ

قاعدهٔ هشتاد و هفتم

محبوس میشود مدعی علیه در هر دینی که بدلِ مال باشد و یا لازم شده باشد بر ذمّه او بعقدی از عقود مانند اجاره و کفاله و مهر معجّل و حدود و قصاص و در ماسوای این صورت ها مدیون محبوس نمی شود و آن مواضع را که در آنها مدّعی علیه مدیون بعد از دعوی افلاس محبوس نمی شود فقها در نه صورت حصر نموده اوّل مال بدل خلع منکوحه دویم مال بدل غصب سویم مال بدل اشیای تلف شده چهارم مال بدل خون عمد پنجم مالیکه بدل آزاد کردن حصّه غلام شراکت حسب شرع بر ذمه

کسی ثابت

کسی ثابت شود ششم مال بدل جنایت ها هفتم نفقه قریبی که لازم است
نفقه دادن بایشان هشتم نفقه منکوحه نهم مهر مؤجل
فلهذا فرمان مبارک بموجب احکام فقه صادر میگردد
که اشخاص مذکور را لازم است در هنگام ثبوت افلاس شان محبوس نشوند
حمی است حفظ

قاعده هشتاد و هشتم

محبوس میشود هر مدیون در عوض دین مگر نه کس اول طفل
صغیر یکه بر ذمه اش دینی باشد خود آن طفل محبوس نمیشود
بلکه وصی و پدرش در عوض او محبوس میشود دویم پدر و پدر کلان
و مادر و مادر کلان محبوس نمیشود در قرض اولاد خود سیویم
خداوند محبوس نمیشود برای دین غلام خود چهارم غلام رقیق

پنجم غلام مکاتب محبوس نمیشود در دین خداوند خود ششم
خداوند محبوس نمیشود در دین مکاتب خود هفتم مدیون که به سبب
دین محبوس شود و بعد از ثبوت افلاس رها گردد آنهم محبوس نمیشود
مگر بعد از ثبوت غنا بر وی هشتم محبوس نمیشود شخصی که دین
بر ذمه او ثابت شود و مال او بقدر مسافت سفر دور بود و قاضی
هم بر آن علم داشته باشد البته انتظار تا آمدن مال او لازم است
نهم عاقله شخصی که جنایت کرد بسبب دیت قتل و خطا و قیمت جراحات محبوس نمیشود

قاعده هشتاد و نهم

هنگامیکه قاضی حکم کند بر بندی نمودن شخصی لازم است که
نام او و نام پدر و نسبش و اسم و نسب شخصی که خصم او بود

در دیوان خود ثبت نماید و نیز مالی که بسبب آن مستحق
حبس گردیده با تاریخ داخل شدن او در زمرهٔ محبوسین
و مقدار زمانه قید او اگر معین باشد همه را بنویسد
صحیح است حفظ

قاعده نودم

هرچند در کتب فقه نوشته اند که یک کاغذ مانند آنکه
در دیوان محکمه ثبت مینمایند بقسم سابق به محبوس هم داده
شود ولیکن چون فعل نیک بافایده است عیبی ندارد
که کاغذی بقسم مذکور در دست محبوس باشد تا از
روی همان کاغذ تاریخ حبس و مدت قیدش بخود
او نیز معلوم باشد بلکه لازم است همین حقیقت را

بر تختهٔ چوبی نوشته به محبوس بسپارد

محی است - حفظ

قاعده نود و یکم

هر قاضی که در قریه ها کسی را محبوس کند لازم ست بدست
حاکم سپرده رسید از و بگیرد و حاکم قریه باید ست آن محبوس را
بحاکم کلانی که او در زیر اطاعت اوست برساند و رسید حاصل کند

محی است - حفظ

قاعده نود و دویم

خانه که در آن مدیون را محبوس میکنند و در عرف ما آنرا
زندان مینامند باید ست درشت بیمفرش و زیر پائی باشد
و نگذارند محبوس را که بیرون آید از انجا جهة نماز جمعه و جماعت

نماز پنجگانه و نماز جنازه و حج فرض و برای آمدن ماه رمضان
و عید فطر و عید اضحی هرچند ضامن بدهد و این همه تشدید
و تغلیظ در شریعت بر مدیون بجهة آنست که صیانت اموال
از جملهٔ اصول نظام عالم ورءوس قوام وجود بنی آدم است
پس هر کس که برهم زن آن نظام شود باید که تعذیب گرفتار شد

قاعده نود و سویم

چون در کتب فقه نفقه هر شخصی که جهة منفعت دیگری محبوس
باشد بر ذمهٔ همان شخص است که منفعت حاصل مینماید پس لازم است
که مدعی یعنی شخصی که قرض بر ذمهٔ محبوس طلب دارد و نیز بجهة
ادای مال او محبوس شده نفقه محبوس بقدر کفاف بدهد

ومدعی هرچند مبلغ که در نفقه محبوس صرف کرده بر قرض
بیفزاید و بر ذمه محبوس محسوب دارد و محبوس باید است چون
قرض سابق را ادا مینماید مبلغ نفقه که بر و شده نیز ادا نماید
صحیح است فقط

قاعدهٔ نود و چهارم

شخصی که بسبب دین محبوس شده نمیشاید اینکه او را لت
و کوب کنند و نه آنکه او را برهنه کرده در آفتاب ایستاده
نمایند و نه آنکه اهانت نمایند او را بایستاده شدن
در حضور صاحب قرض و باید است که از خوردن
طعام و بیع و شرا و پوشیدن لباس و زدن خوشبوئی
و غسل کردن درون زندان او را ممانعت ننمایند

وازروشن کردن چراغ در درون زندان نیز منع نکنند

صحیح است - حفظ

قاعده نود و پنجم

جایز است زدن محبوس مدیون در سه حالت اول آنکه ممانعت کند از ادای کفارت ظهار دوم آنکه ممانعت کند از نفقهٔ قریبی که فرض باشد نفقه اش بر و سوم آنکه قاضی را مدلل شود که محبوس حیلهٔ برای گریختن بر پا مینماید و یا التجا بمردم زور آور می برد که اورا از قید بنوعی برهانند پس درین سه حالت جایز است که محبوس را بزنند

صحیح است - حفظ

قاعده نود و ششم

چون در شریعت غرا نفقه شخص محبوس بر صاحب دین است
بر حاکمی که حسب الفرمان مبارک محبوسین اطراف نزد او
مجتمع میشوند لازم است شخصی امینی صالحی جهة سرپرستی
محبوسین مقرر کند تا آب و نان شانرا از صاحبان دین
حصول نموده بقدر کفاف بایشان برساند و در احوال محبوسین
نظر داشته باشد که خلاف قاعدهٔ مقرر کسی اذیت بیجا بایشان نرساند

حرے

قاعده نود و هفتم

اگر شخصی بسبب دین کسی محبوس شود و شخصی دیگر بیاید و اظهار
نماید که بر محبوس دعوی دین دارم پس قاضی بیرون آرد
محبوس را از زندان و با مدعی یکجا کرده هرگاه بموجب

ثبوت

شریعت غرا دین براو ثابت شود آنرا هم در دیوان
قضا ثبت نماید تا اگر محبوس مذکور ادای دین اول
را بکند بسبب این دین دیگر محبوس بماند و رها نشود
صحیح است حفظ

قاعده نود و هشتم

اقصای مدت حبس مدیون مفوض بر رای قاضی است
پس شخص محبوس اگر سرکش و شوخ چشم و بیحیا باشد
البته تا موجود بودن این اوصاف درو بایدست
محبوس بماند و هر وقت که قاضی را عجز و انکسار
او مدلل شود و معلوم کند باجتهاد خود که
اگر محبوس غنی می بود البته خود را باین فلاکت

ومشقت نمی انداخت میباید از حبس رها شود ؛

صحیح است حفظ

قاعدهٔ نود و ششم

چون بر قاضی ظاهر شود که آن شخص محبوس مفلس است
و قاضی او را رها میکند ضامن سراز و گرفته نمیشود مگر
در سه حالت یکی آنکه مال مالِ یتیم باشد و یا اوقاف
و یا صاحب مال که مدعی بود غایب شده باشد درین سه مسئله
قاضی را حکم است که ضامن سر گرفته آن شخص را رها کند

صحیح است حفظ

قاعدهٔ صدم

قاضی را باید دانست که چون مفلس را بسبب ثابت شدن

افلاس

افلاس او بحضورش رها میکند خط افلاس بدست او بدهد
و در دیوان قضا آن خط را ثبت نماید تا اگر آنکه مدعی
سابق و یا دیگر قرضداران بر آن شخص باری دیگر دعوے
کنند و قید او را بخواهند مقید نشود مگر آنکه مدعیان اثبات غنای او نمایند

صحیح

قاعده صد و یکم

محبوسی که وجه دین خود را موجود کرده میخواهد برساند و خود
را از حبس برهاند لیکن مدعی بسببی از اسباب
غایب باشد قاضی اختیار آن را دارد که همان
مال را متصرف شده جهة غایب نگهدارد و او را رها
کند و یا آنکه ضامن معتبر از او بگیرد که بعد از حاضر شدن غایب

آن ضامن مال را باو برساند و او را رهائی بخشد ؛؛

مے است عفا

قاعدهٔ صد و دویم

هرچه از اموال و اجناس و دیگر متملکات شخصی که بسبب دین محبوس شده ظاهر شود و بدست آید پس اگر آن اجناس از جنس همان اشیاء باشد که مدعی بر ذمهٔ محبوس طلب دارد البته بی اجازت مدیون آن چیز را بعینه بمدعی بدهند و اگر این اجناس باجناسیکه مدعی طلب دارد مخالف باشد بر قاضی لازم است که مجبور کند محبوس را که بدست خود آن اشیا را بفروش برساند اگرچه بقیمت کم باشد

مے است عفا

قاعده صد و سوم

قاضی را باید است که از مسکن و لباس و فراش که برای محبوس ضروریست و در روز و شب بی آن معاش نمیتواند بجهة محبوس بگذارد و انرا بفروش نرساند و ماسوای اسباب ضروری هرچه باشد لازم ست بفروش برسد

صح است حفظ

قاعده صد و چهارم

اگر محبوس را بر ذمه دیگری قرض باشد لازم است که قاضی همان محبوس را مجبور کند بر آنکه با آنشخص دعوی نماید و قرض خود را از آن شخص گرفته بمدعی برساند و اگر مدیون او تمرد و انکار نماید لازم است که همان متمرد محبوس گردد و خود محبوس رها شود

صح است حفظ

قاعده صد و پنجم

اگر قاضی را مدلل شود که مدعی علیه را در شهر و قریب آن مال نیست
و در شهر دیگر مال دارد امر کند صاحب دین را بر آنکه بر آرد محبوس را
از حبس و ضامن سر از و بگیرد تا زمانیکه در آنجا رفته مال را حاضر نماید

صحیح است حفظ

قاعده صد و ششم

بر قاضی لازم است که بعد گذشتن یک ماه از محبوس تفحص نماید
اگر ادای حق مدعی بنماید لازم است که رها شود و اگر همچنان دعوی
افلاس مینماید قاضی را میباید که از همسایگان و معامله داران
و نزدیکان محبوس تفحص نماید هرگاه اخبار کردند بر افلاس او
لازم است که برارد محبوس مذکور را از حبس و گفته اگر یک شخص

معتبر از افلاس او اخبار نماید نیز قاضی را جایز است که او را رها کند

صحیح است فقط

قاعده صد و هفتم

بر کسانیکه اخبار افلاس مدیون مذکور را می کنند لازم نیست که شهادت بلفظ اشهد ادا نمایند بلکه محض اخبار در این چنین معاملات کفایت است

صحیح است فقط

قاعده صد و هشتم

محض برای آنکه قاضیان و مفتیان را در خصوص حکم کردن از طرف قرین الشرف حضرت ظل اللهی دستور العملی بدست باشد فرمان واجب الاذعان چنان صدور می یابد که بر

قاضی ومفتی لازم است که اولاً حکم بر مسئلہ کند که دران امام
ابوحنیفہ وامام ابو یوسف و امام محمد رضی اللہ تعالی عنہم متفق باشند
وازین قسم مسئلہ مطلقاً تجاوز جایز نشمارند واگر امام ابوحنیفہ
باصاحبین خود یعنی امام ابو یوسف و امام محمد در مسئلہ مختلف باشند
حکم بر قول امام ابوحنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ در جمیع احوال نمایند
مگر در بعضی معاملات کہ متاخرین قول یاران را باجماع
قوی کردہ باشند واگر قول امام دران مسئلہ یافتہ نشود و
اختلاف درمیان اصحاب امام باشد پس اولاً بقول امام
ابو یوسف خصوصاً در مسایل قضا وثانیاً بقول امام محمد وثالثاً
بقول امام زفر ورابعاً بقول حسن زیاد نمایند واگر اختلاف
درمیان متاخرین باشد عمل بر قول متون اقدم است از شروح

وعمل بقول شرح اولیست از عمل بقول فتاوی و در فتاوی
اگر اختلاف واقع شود فتاوی قاضی خان مقدم است بر دیگر فتاوی

قاعده صد و نهم

علاماتیکه فقها برای فتوی در کتب فقه مقرر فرموده اند این است
علیه الفتوی[1] و به یفتی[2] و به نأخذ[3] و علیه الاعتماد[4] و علیه عمل الیوم[5]
و علیه عمل الائمه[6] و هو الصحیح[7] و الاصح[8] و الاظهر[9] و الاشبه[10] و الاحوط[11]
و فیه الاحتیاط[12] و الاوجه[13] و المختار[14] پس برای تعین حدود
حکم قاضی مطابق کتب فقه فرمان مبارک چنان شرف
صدور می یابد که در محل اختلاف قاضیان را باید است
بر هر مسئله که لفظ فتوی باشد بهر صیغه که بود حکم کنند و در میانه

علیه الفتوی و به یفتی لفظ اخیر را معتبر دانند که افاده حصر میکند
و الفاظ اوجه و اظهر و احوط را از ظاهر و وجیه و احتیاط مؤکد
تر شمارند و اگر یک شخص فقیه یک مسئله را صحیح گفته باشد
و مخالف آن مسئله را همان فقیه اصح گفته پس لفظ اخیر را محکم
دانند و اگر فقیهی یک مسئله را صحیح گفته باشد و فقیهی دیگر همان
مسئله را اصح گفته در انجا صحیح را مقدم شمارند که محل اتفاق شانست
و در کتاب درمختار از رساله اداب المفتیین ذکر کرده که چون
در کتابی معتمد از کتب مذهب خود قاضی مسئله را به بیند که بر
آن نوشته باشد هو الصحیح و یا هو الماخوذ به و یا به یفتی و علیه
الفتوی نمیرسد قاضی را که برخلاف آن حکم کند بر کافهٔ
قضات لازم است که چون حکم میکنند این تفریق را

ملحوظ داشته باشند واین ترتیب را از دست ندهند

صحیح است - حفظ

قاعده صد و دهم

قاضی را نمیرسد که حکم کند بر اقوال ضعیفه و مسایل مرجوحه
چنانکه در کتاب قنیه زاهدی که مشتمل بر مسایل ضعیفه است
و نباید که حکم نماید از روی کتاب در مختار و نهر و عینی شرح
کنز و اشباه بی دیدن شرحهای آن زیرا که از انها بسبب
اختصار عبارت فهم مراد نجوبی نمی شود و نیز حکم نکند بر کتبی
که احوال مصنفین آن ظاهر نباشد و بر قاضی لازم است
که چون در کتب معتبره مسلمه بیابند که آنرا ظاهر روایت
گفته باشد و خلاف آنرا گفته باشد که در نوادر است

البته عمل بظاهر روایت نماید و اگر روایت نوادر
با فتاوی مقابل شود حکم به نوادر لازم است ؛

صحیح است فقط

قاعده صد و یازدهم

در مسئله که حکم بشرایط موصوفه در کتب متعارفه یافت نشود
و قاضی نتواند بران مسئله حکم نماید لازم است که استفتای
آن مسئله را بواسطهٔ مراسله از خان علوم بنماید زیرا که
مشورت بکتابت سنتی قدیمست پس اگر آن مسئله
بتحقیق و تدقیق علمی احتیاج داشته باشد البته خان علوم
جواب آنرا از روی علم خواهد نوشت و اگر تعلق بحکم بادشاه
ورای سلطان داشته باشد البته خانعلوم از نظر مبارک در کتاب

گذرانیده آنچه فرمان شود بجهته قاضی ارسال خواهد داشت
محرر است حفظ

قاعده صد و دوازدهم

هر قاضی که حکم بجور یعنی خلاف حق بکند البته از دو حال خالی
نخواهد بود یا آنکه شهود مردود الشهادت بودند و قاضی از
احوال شان اطلاع نداشته و بعد از حکم ظاهر شدند و یا خود
مقضی له اقرار کرد که این چیز حق من نیست و قضا صحیح
واقع نشده البته رد میشود قضا پس اگر آن مالیکه بر ان حکم
شده حق بنده باشد و استرداد آن امکان دارد مانند آنکه
بندهٔ آزاد شده و یا زنی بحکم او طلاق کرده یا مالی بود
البته همان مال پس بمالکش داده میشود و زن بشوهر

اصلی خود سپرده میشود و بندهٔ آزاد شده پس غلام میگردد
واگر آن مالیکه بران حکم شده چیزی باشد که استرداد آن
امکان ندارد مثلاً اینکه حکم بر قصاص کرده باشد و قصاص
هم واقع شده باشد درین حالت مقضی له در عوض شخص
قصاص شده بقصاص نمیرسد بلکه دیت در مال مقضی له میشود
واگر آن مالیکه بران حکم شده حق خدا باشد مانند آنکه قاضی
حکم کند بحد زنا و یا شرب خمر بر کسی و آنشخص را سجد برساند بعد از ان
حقیقت احوال ظاهر شود ضمان آن در بیت المال است
اینهمه احکام در وقتیست که قاضی قصداً حکم خطا را نکرده
باشد و اگر قاضی اقرار کند بر آنکه حکم را قصداً بخلاف
واقع کرده ام پس ضمان بر خود قاضی است و لازم است

که به تعزیر

که تبعزیر شود و معزول گردد اما حالتی که خود قاضی اقرار کند که
من در فلان معامله خطا از انجلاف واقع حکم کرده ام لم اقبل
در حق مقضی له قبول نمی شود و حکم قضیه بر حال خود می ماند

صحیح است حفظ

قاعدهٔ صد و سیزدهم

چونکه نماز جمعه و صلوة عیدین از اعظم شعائر اسلام و اکبر معالم
دین حضرت خیر الانام است فرمان همایون واجب الاطاعت شد که
معتبرهٔ فقه شریف صادر میکردد که بر جمیع قضات و حکام لازم است
که در هر موضعی از مواضع تعلقهٔ خود تا که در کلانتر مساجد آن موضع
ساکنین آن نگنجد مردم را جمع کرده نماز عیدین و جمعه را برپا
دارند که از طرف قرین الشرف بشما در ینباب اذن است

صحح است حفظ

قاعدهٔ صد و چهار دهم

چون بموجب شرع شریف دفع فتنه و فساد از ملک واجب است
لهذا فرمان مبارک شرف صدور میابد که قاضی را باید
که چون از فساد کردن شخصی در اموال و نفوس مسلمانان واقف
شود و بداند که از این شخص ضرر در مملکت خواهد رسید لازم است
که حکم بر حبس او نموده بحاکم وقت بسپارد و اگر قاضی با وجود
اطلاع بر فساد شخصی در حبس او اهمال نماید البته در آخرت بغضب
الهی معاقب خواهد گردید و در دنیا بعقوبت شاهنشاهی معذب خواهد شد

صحح است حفظ

قاعدهٔ صد و پانزدهم

احکامیه

احکامیکه از حضور سلاطین ماضیهٔ افغانستان در فصل خصومات
صادر گردیده باشد و یا از حضور لامع النور فیصله مقدمه بظهور
رسیده باشد و نزد قاضی ثابت گردد بقرار ثبوت شرعیه البته
بقرار حکم کتب فقه آنرا نافذ دانسته تخلف ازان جایز نشمارند
واگر حاکم و نایب الحکومه و یا کوتوال در معاملهٔ حکم کرده البته
حکم شان نافذ نیست و قاضی را از سر نو میرسد که مقدمهٔ مذکور را بشنود

صحیح است - خط

قاعدهٔ هیجدهم

بر قاضی لازم است که فصل خصومات و قطع منازعات
بنفس خود متصدی شود و بحضور خود فیصله نماید و خلیفه و نایب مقرر
نکند از طرف خود مگر آنکه در خصوص خلیفه گرفتن فرمان

صریح از طرف قرین الشرف بدست داشته باشد و یا آنکه
حضرت ظل الهی آنشخص را بلقب قاضی القضات ملقب نموده
باشد البته درین هر دو حالت بقرار حکم کتاب رد محتار و سایر
کتب فقه جایز است که در اوقات ضرورت خلیفه از طرف خود نصب کند

صحیح است حفظ

قاعده صد و هیدهم

همچنانکه قاضی را خلیفه گرفتن بی اذن سلطان عصر جایز نیست
چون خلیفه باذن بگیرد معزول نمیشود بعزل او مگر آنکه از جانب
سلطان اختیار عزل را هم داشته باشد و در فرمان
او صریح ثبت بود و یا آن که ملقب بلقب قاضی القضات
باشد در آنجا درست است که بعد از نصب خلیفه خود را عزل کند

قاعده صد و هژدهم

حج است حفظ

قاعده صد و هژدهم

هرچند در کتب فقه بنابر قول متقدمین قاضی را در بعضی
مواضع جایز شمرده اند حکم کردن بعلم خودش ولی بسبب فساد
زمانه و تغیر احوال مردم مطابق فتوی متاخرین که در شباه
ونظایر و کتاب رد محتار آمده قرین همایون والاچنان
شرف صدور می یابد که قاضی را از طرف قرین الشرف
حضرت ظل آلهی اجازت آن نیست که بموجب علم خود
بدلیل شرعی در واقعه حکم نماید +

حج است حفظ

قاعده صد و نوزدهم

اگرچه بقرار قاعدهٔ سابقه قاضی را جایز نیست که بعلم خود حکم نماید
اما اگر شخصی را قاضی به بیند که سکران است و بوی شراب
از دهن او می آید جایز است قاضی را بسبب تهمت او را
تعزیر نماید و اگر علم قاضی بیاید بر آنکه کسی زن خود را طلاق داده
و یا غلام خود را آزاد کرده و یا مال کسی را غصب نموده جایز است
قاضی را که آن غلام و یا آن زن و یا آن مال را از تصرف
او کشیده بدست امینی بسپارد تا اگر بحجت شرعی ثابت شود
قاضی حکم خواهد کرد و اگر ثابت نشد و پس بدو سپرده خواهد شد

صحیح است حفظ

قاعده صد و بستم

بر قاضی لازم است که کتاب ثبت محاضر و سایر وثیقه‌ها

شرعی را در هنگام برخواست با خود بردارد و بکاتب نسپارد
و در همه حال حفظ و صیانت کتاب و ثائق را بنفس خود باید بکند
و در آن خصوص بهیچ احدی اعتماد ننماید تا مبادا اسک و
و اصلاحی در آنها واقع نشود و بواسطهٔ آن اختلافی پدید
نیاید و قاضی بسبب عدم احتیاط بعقاب الهی و عتاب
شاهنشاهی گرفتار نگردد

قاعده صد و بیست و یکم

در تعلقهٔ هر قاضی از قضات افغانستان اگر مسافری
بمیرد و مال و متاع بگذارد و ورثهٔ او در جائی باشند
که آمد و رفت اهالی آنجا در مملکت افغانستان غالباً صورت

پذیر نبود مانند افریقا یعنی مملکت حبش و عربستان چین
و سایر بلاد دور دست و آنشخص متوفی قرضدار حماعتی
باشد قاضی را لازم است که وصی از طرف میت نصب کند
تا مال و متاع او را بفروش رسانیده قرض های مردم را
از وجه آن برساند و ذمهٔ میت مذکور را از قرض بری نماید
اما بعد از انکه قرضداران مذکور بحضور قاضی قرضهای خود را
بر متوفی مذبور حسب الشرع ثبوت برساند و آنچه زائد
از قرضهای مردم بماند لازم است که وصی را امر کند
که مال را بحاکم خود سپرده رسید بمهر خزانه داریت ایالت
دار السلطنه جهة تمسک خویش حاصل نماید تا اگر ورثهٔ آنشخص
متوفی وارد شود بموجب همان تمسک مال ورثهٔ مذکور

از خزانه داده شود و باید که جمیع احوال آنشخص با سیاهه مال و منال
او در دیوان قضا ثبت بود

قاعده صد و بیست و دویم

هر گاه شخصی در تعلقه قاضی غایب گردد و مال و متاع
در عقب بگذارد پس اگر احوال آنشخص بهیچگونه معلوم نباشد
و از محل سکونت و مرگ و زندگی او اطلاعی و اموال او
از قبیل آنچیزها باشد که خراب و فاسد می شود و یا نقصانی
بدانها راه می یابد مانند کالا و غلام و کنیز و سائر اموال منقول
در آنحالت بهتر آن ست که قاضی اموال مذکوره را
بفروش رسانیده وجه آنرا بقسمی که خیر بداند جهة غایب نگهدارد

آنا در حالتی که مال مذکور از ان قبیل باشد که فاسد و خراب نمی شود
مانند زمین و املاک اگر نفروشد بهتر است و اگر بفروشد نیز جایز است

قاعدهٔ صد و بست و سویم

هرگاه شخصی در تعلقهٔ قاضی بمیرد و همگی ورثه و یا بعضی از انها
صغیر باشند و شخص متوفی وصی برزندگی خود مقرر ننموده باشد
که قاضی بموجب قاعدهای سابقه از طرف خود وصی برای
صغیران مقرر میکند و اگر احیانًا در پیدا شدن وصی تعطیلی واقع شود
البته تا پیدا شدن وصی قاضی اختیار آنرا دارد و مستحب است
که مال صغیر از اشخص معتبر بطریق قرض و یا امانت بسپارد
و ضامن و حجت از ایشان گرفته نزد خود نگهدارد و بعد از موجود

شدن وصی مال مذکور را بدو تحویل نماید اما قرض گرفتن
آن برای خود قاضی جایز نیست
صحیح است حفظ

قاعده صد و بیست و چهارم

هرگاه شخصی بمیرد و وصی جهة ورثهٔ صغار خود مقرر نکرده باشد
و قاضی هرچند سعی و تلاش نماید وصی جهة ایشان موجود نشود
و بالفرض هیچ احدی بی اجرت بامر وصایت اقدام نکند قاضی
اختیار آنرا دارد که شخصی را باجرت مثل بجهة وصایت و سرپرستی
صغیران مقرر فرماید تا اموال ایشان ضایع نشود

صحیح است حفظ

قاعده صد و بست و پنجم

بر کافهٔ قضات افغانستان واجب ولازم است که از احوال
واوضاع وصیان تعلقه های خود باخبر ومستحضر باشند که غبن
وخیانت وعطالت وبطالت در معاملات وصایت ننمایند
پس اگر غبن وخیانتی از ایشان درک نمایند البته باید است آنانرا
معزول کرده بجای ایشان دیگریرا نصب کنند واگر نافهمی
در امورات وصایت وعطالت وبطالت از وصیان
فهم نمایند لازم است شخصی فهمیده را در امر وصایت با آنان شریک
نمایند که اموال صغیران از تضییع مصئون ومامون ماند وخللی در کارشان نیفتد

صحیح است حفظ

قاعده صد وبست وششم

اگر منکوحهٔ شخصی بر شوهرش دعوی طلاق در نزد قاضی بنماید

و دو نفر شاهد ان مستور الحال که احوال عدالت شان بقاضی
معلوم نباشد برطبق مدعای خود بگذراند در آن حال
قاضی را جایز نیست که بگیفر زن امینه را جهة حفاظت آن
مقرر نماید تا شوهرش را از مجالست و مخالطت تا هنگام
تزکیهٔ شهود ممانعت کند و چون تزکیه شاهدان ظاهر گردد
البته حکم بمفارقت خواهد نمود و اگر تزکیه شهود صورت نگیرد زن
امینه را برخواست کرده حکم بر ابقای نکاح خواهد فرمود

صحیح است خط

قاعده صد و بیست و هفتم

هر گاه کنیز و یا غلام شخصی دعوای آزادی خود نموده دو نفر
شاهد ان مستور الحال در نزد قاضی بر آزادی خویش بگذرانند

قاضی را جایز نیست که تا ظهور تزکیه شهود آن کنیز و غلام
را از صاحبش جدا نماید اما کنیز را بزن امینه و غلام را بشخص
با دیانت بسپارد پس اگر تزکیه شهود نزد او متحقق
گردد البته حکم بر عتق آنها خواهد نمود والا نه ایشانرا
واپس بصاحبش مسترد خواهد فرمود

صحیح

قاعدهٔ صد و بست و هشتم

هر گاه شخصی بر غلام کسی دعوی غلامی کند و دو شاهد مستوی الحال
بحضور قاضی بر مدعای خود بگذراند و مدعی خواهش آن نماید
که پیش از تزکیهٔ شهود غلام را از مدعی علیه جدا کند قاضی را
لازم نیست که غلام را از مدعی علیه جدا سازد و می شاید

که از مدعی

که از مدعی علیه ضامنی بگیرد که متکفل سر خود مدعی علیه و غلام شود
پس امر کند مدعی علیه را بر آنکه همان ضامن خود را از طرف خویش
وکیل سازد که اگر مدعی علیه غایب شود و ضامن او را حاضر کرده
نتواند مدعی با ضامن مذکور بعد از تزکیه شهود حاضر گشته تا قاضی
حکم برو بنماید و اگر مدعی علیه از دادن وکیل ابا آرد قاضی را
نمیرسد که او را مجبور نماید بدادن وکیل و اگر از دادن
ضامن ابا کند البته مجبور میشود بدادن آن و اگر مدعی علیه
ضامن پیدا کرده نتواند قاضی را میسزد که مدعی را بگوید
که ملازمت کن با مدعی علیه و غلام وجدا مشو از ایشان
و اگر مدعی ملازمت نتواند و بر مدعی علیه بیم اتلاف
و یا بدکاری بود جایز است که بجهت صیانت حق مدعی

غلام را بدست امینی بسپارد و از مدعی علیه جدا نماید

صحیح است - حفظ

قاعده صد و بست و نهم

اگر قاضی بر شخصی اطلاع یابد که معروف و مشهور بفسق و فجور است و غلامی صحیحی دارد که محل خوف است و قاضی را جایز است که بطریق امر معروف و نهی منکر آن غلام را از آن شخص فاجر و فاسق جدا نموده بدست امینی بسپارد و صاحبش را مامور نماید بر آنکه آن غلام را بفروش رساند

صحیح است - حفظ

قاعده صد و سی ام

هرگاه دعوی نماید شخصی بر اموال منقوله و دو نفر شاهد آن

مسوده

مستور الحال شهادت برطبق مدعای مدعی ادا نمایند و مدعی
اکتفا بضمان کرفتن نکند و از قاضی درخوست نماید که مال
مذکور را نزد امینی بگذارد پس اگر مدعی علیه شخصی فاسق
غیر معتمد باشد جایز است که آن مال را بامین بسپارد
و اگر دعوی بر املاک و اراضی باشد جایز نیست که آنرا
نزد امینی بگذارد مگر آنکه در ختان بار و ثمر دار بود در انصورت
جایز است که تا حین انفصال مدعا به را بدست امینی بسپارد

قاعده صد و سی و یکم

هرگاه دو شخص را دعوی بسبب اشیائی واقع شود که آن
اشیاء بزودی فاسد و خراب میشوند مانند کوشت و میوه تازه

وسایر چیزهای سریع الفساد پس اگر مدعی اظهار نماید که شاهدان
را حاضر نیاورده ام اما در شهر هستند گفته شود بمدعی که اگر
میخواهی سوگند بده مدعی علیه را و چون بر سوگند راضی شود
و سوگند بدهد البته مدعی علیه را باید ست مزاحم نباشد
و اگر مهلت خواهد که شاهدان خود را حاضر می آرم در این
صورت تا آخر مجلس اجازتست که مدعی علیه را بر همان
مال معطل دارد و چون مجلس آخر شود او را بگذارد و اگر
مدعی ظاهر سازد که شاهدان حاضر دارم و شاهدان بر مدعای
خود بگذراند و قاضی بداند که تا تزکیه شهود آن شی فاسد و تباه
میشود لازم ست آن شی را بفروشش رساند بقیمت
آنرا نزد عادلی نگهدارد و هرگاه تزکیه شهود مدعی ظاهر گردد همان

وجه را باید ثابت بمدعی بسپارد والا نه بمدعی علیه تحویل کند

صحیح است ضبط

قاعدهٔ صد و سی و دویم

در جمیع معاملات باید ثابت قاضی بعد از دعوی مدعی کوشش
بر شهادت شاهدان بگذارد و حسب استدعای مدعی
لازم است باز خواست حقوق نماید مگر در پانزده صورت
که در آنها اگر شاهدان بیمدعی و بغیر دعوی نزد قاضی شهادت
ادا نمایند بر قاضی لازم میشود باز خواست آن حقوق
و شنیدن شهادت شاهدان در آنها و آن پانزده صو
انیست اول وقف دویم طلاق منکوحه سیوم تعلیق
طلاق منکوحه چهارم حریت کنیز پنجم مدبره شدن کنیز ششم

ششم خلع منکوحه هفتم رویت هلال رمضان هشتم نسب نهم
حد زنا دهم حد شرب یازدهم ایلا دوازدهم ظهار سیزدهم
حرمت خسریت چهاردهم دعوی مولی نسب عبد پانزدهم
شهادت برضاع فلهذا فرمان همایون شرف صدور می یابد
که در چنین مواقع هرچند مدعی در محکمه حاضر نشود قاضی را لازم است
که باز خواست این امور را بنماید و شهادت شهود را بشنود

صح است فقط

قاعده صد و سی و سیوم

هر قاضی از قضات که بسببی از اسباب از منصب قضا
معزول شود و یا از قضای آلهی جان بجان آفرین بسپارد
و بجای او از حضور لامع النور شخصی دیگر بر منصب او متعین

گردد

گردد بر قاضی جدید واجبست که مهر قاضی سابق را بحضور
جماعهٔ مسلمین و خود آن قاضی معزول شده اگر زنده باشد
و اقربای او اگر مرده بود حاضر سازند و در لفافه پیچانیده مهر
خود را بر آن لفافه گذاشته ارسال حضور لامع النور نماید
و در خصوص فرستادن آن مهر بایدست محضری بنویسد و نام
آنشخصی که بمعرفت او آن مهر ارسال حضور گردیده لایق است که در آن محضر ثبت باشد

محی الدین - فقط

قاعده صد و سی و چهارم

هرگاه قاضی سابق از منصب خود معزول شود و یا بمیرد قاضی
جدید بجای او مقرر شود بر قاضی جدید لازم است که کتابهای
ثبت محاضر و سجل ها و وصیت نامها و سیاههٔ اندازهٔ نفقات

وجمیع آنچه تعلق به مکاتبات شرعی دارد ازو ضبط نموده
در تصرف خود در آرد و سیاهه محبوسینی که بواسطهٔ دیوان
مقید نموده و بحاکم سپرده ازو بگیرد و نظر در حال شان کند

صح است حفظ

قاعده صد و سی و پنجم

جمیع معاملاتی که در مابین اهالی مملکت واقع میشود و نزد
حاکم می آید از دو صورت بیرون نخواهد بود یا تعلق بدفترهای
سرکاری و یا بمحکمه شرع خواهد داشت اموریکه تعلق بدفتر دارد
همانست که حاکم آن معاملات را حسب استشارهٔ میرزائی
که از طرف دفتر با او مقرر است بموجب قانون دفتر
فیصله خواهد نمود و کارهائیکه موقوف بر شرع باشد البته

آن مقدمات

آن مقدمات را قاضی انفصال خواهد داد پس اگر حاکمی
از احکام بهوای نفسانی در امورات و مقدمات شرعیه
مداخلت نماید و یا بخلاف قواعد دستور العمل قضا بامری
اقدام کند و یا یکی از اهل دعوی را بنوعی از انواع کمک و معاونت
رساند بر قاضی لازم است که حاکم را از ارتکاب چنین امور
ممانعت فرماید و اگر برین عمل شنیع اصرار کند و ازین فعل
قبیح منع نشود واجبست که بواسطه عرایض کوایف آن
حال را بدار السلطنه ارسال حضور لامع النور و خان علوم
بدارد و خلاف قواعد شریعت را در مملکت جایز نشمارد ورنه
خود قاضی مورد بازخواست الهی و عقوبت شاهنشاهی خواهد گردید

صح است فقط

قاعده صد و سی و ششم

بر جمیع قضات بلاد و امصار افغانستان ادامها الله
بالامن و الامان ظاهر و هویدا باد که منظور نظر اعلیحضرت کردون
بسطت عدالت بنیان خدایگان مملکت افغانستان انتظام
امور ملک و ملت و تمهید بساط عدل و نصفت همت مدعای
اصلی و غرض کلی از اینقدر تکالیفات که بر وجود سراسر
بهبود پسندیده اند جز این نیست که قوم افغانستان
بزور همت شاهنشاهی بمراتب عالی عروج نموده
در عقل و فضل با جمیع دول منظمه همسر شوند پس
رجای واثق از عنایات آلهی چنانست که همه عمال
و معتبرین و قضات و جمیع مسلمین درین امر کوشش

ومساعی مصروف دارند و نیز برای جمیع قضات واضح
ولایح باد که جمیع حدود شرعیه و تعزیرات دینیه که در کتب
فقه مذکور است بقرار امر شریعت غرّا لازم است بجا بیارند
و آنچه حدود و تعزیرات بر مردم حسب الشرع ثابت شود
و بموجب شرع بدان اقدام مینمایند لازم است بجل
در آن معامله مفصل نگاشته و مهر خود و مفتیان محکمه بران
زده بجا کم بسپارند تا حاکم از روی همان حکمنامه سیاسات و تعزیرات
که در کتاب قوانین حکام از حضور لامع النور دستخط شده
معمول دارند و آن کاغذ قاضی سند او باشد
محی سنه ۳ - خط

تمّت

باب الاول

آخر این باب الحدیث نفیس نبوی علی قائلها الف
صلوٰۃ اختتام میدہم تا متضمن برکات دینی و دنیائے
سبب موعظت اہل دانش و بینائی باشد فقط

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

القضات ثلثة اثنان فی النار و واحد
فی الجنة رجل عرف الحق فقضی به فهو
فی الجنة و رجل عرف الحق و لم یقض به
وجاز فی الحکم فهو فی النار و رجل لم
یعرف الحق فقضی للناس علی جهل فهو فی النار

خاتمه

خاتمة الطبع

الحمد لله که بفرمان همایون سرکار ذوی الاقتدار ادام الله
اقباله وسلطنته این کتاب که فی الواقع قانون شریعتی است
از برای قضات از تالیفات جناب فیض مآب
احمد جان خان الکوزائی تاریخ دوازدهم شهر
جمادی الاول سنه ۱۳۱۱ یکهزار و سه صد و یازده
هجری نبوی صلی الله علیه وسلم باهتمام
بندهٔ درگاه کل محمد درآنی
بارکزائی محمد زائی مهتمم
چهاپه خانه مبارکه
در مطبع دار السلطنه کابل طبع شد

محمد عزیز

AMED
Pers
Cage

LAW
COPY 1